

دشمن پرستی، ننگی رهاورد اسلام و شیعه گری برای ایرانیان

در زندگی مردم هر کشوری، نشیب و فرازهای تلخ و شیرین زیادی پدید آمده است، که در برگزیده تاریخ یا از سرگذشته های مردم آن مرز بوم است، باشندگان کشورها، با هوشیاری و خرد کوشیده اند، بی آنکه در برابر شکست ها سر فرود آورند، از آن پند آموزند و راههای نادرست پیموده را، نپیمایند، از رویدادهای شیرین بر جای مانده بهره گیری کنند، تا تاریخ افتخار آفرینی برای خود و آیندگان دست و پا نمایند.

بر این پایه، در شادی روزها، جشن و شادمانی برپا میدارند و از قهرمانان ملی خود به نیکنامی یاد میکنند، و به گرامیداشت شان نسکها (کتاپها) می نویسند، و پیکره های سرداران و بزرگمردان میهن خود را در میدانهای بزرگ شهرها برپا میدارند، و نام غرور آفرین آنها را بر روی فرزندان خود و خیابانها، میدانهای شهرها، پادگانهای ارتشی، دانشگاهها و دانشکده ها میگذارند. همپای آن نیز شکست روزها و دشمنان میهن و فرهنگ خود را از یاد نمیبیرند، از راههای گوناگون میکوشند تا در یادها زنده نگاهدارند که بدست فراموشی سپرده نشود.

امروزه در بسیاری از کشورهای اروپایی می بینیم که بیاد تازشگری و کشتار نازی های هیتلری، در روزهای ویژه ای، آژیرها را به صدا در می آورند، در رسانه های گروهی نیز، دشمنان مردم را به آنان می شناسانند، تا تلخکامی های دشمن از یادشان نرود، که شوربختانه در میهن ما، در پی کژآموزی گروهی دستار بند تازی پرست، ما درست وارون آن را بکار می بندیم.

نیک میدانیم که دشمنی ها اندازه هانی دارند، که میتوان از پیش پا افتاده ترین هایش چشم پوشید، زیرا دلهای پاک ما ایرانیان، خانه مهر است، نه کین. ما پیرو اندیشه، گفتار و کردار نیک هستیم ولی آنچه را که همچون تازش ددمنشانه تازیان بیابانگرد، ریشه ۱۴۰۰ ساله ویرانگری در میهن ما دارد، و پیامد شوم آن بر تن و روان ما سنگینی میکند، منش والا و فرهنگ درخشان ایرانی را نابود نموده، و تا مرز بندگی، بردگی، غلامی، کنیزی و بیماری خود آزاری دشمن پرستی به پیش رانده است، چگونه میتوان از یاد برد، که ناآگاهانه و ناخردانه در سوگ دشمنان دیرین خود کارد بر کله، زنجیر پولادین بر پشت، و مشت گره کرده بر سینه میکوبیم، و سپس از درد جانفرسا به گریه می نشینیم؟

تازی زادگان چیره شده بر ایران که بجای سرداران جان باخته بر میهن ما، نامهای ننگین کشتندگان آنان را بر شهرها، میدانها، دانشگاهها و ارتش ما نهاده اند و ما را وادار به ستایش از روان آن تبهکاران تازی مینمایند. آیا میتوان از کنار چنین رویدادهای تلخ و دردناکی گذشت و خفت دشمن پرستی آشکار را ندیده گرفت و خود را ایرانی دانست؟ این سر شکستگی ها، درد آور، نابا ور و جگرخراش است، ولی شوربختانه بر گردن فرزندان آزاد مردان نهاده شده، و ما در ژرفای ناآگاهی تن به ننگی بزرگ سپرده ایم و در پی رهائی از آن نیز نیستیم. در درازای زمان، بر پایه رویدادهای گریز ناپذیر، بروز جنگهای ویرانگری در میان همه کشورهای بزرگ و کوچک جهان رویداده است، که درباره میهن ما نیز، از جنگهای گسترده ایران و روم میتوان یاد کرد، که زمانی بیروز، و گاهی هم شکست خورده ایم، ولی نه در زمان پیروزی آرمان خود را به گردن کشور شکست خورده نبسته ایم، و نه در زمان شکست ما، پیروزمند توانسته است آرمان خود را برگردن مردم ما بنهد.

از بخت بد، در بریده ای از زمان ساسانیان، که کشور ایران دچار دشواریهای درونی بود و پایه های لرزانی داشت، گروهی تازی برهنه پای نابخرد بیابانگرد و بی فرهنگ، به پیروی از اندیشه دیرینه رهبر تاراجرخود (محمد)، که خواب تازش بر بهشت ایران را در سر می پروراند، که در زمان زنده بودن به آرزویش نرسیده بود، به گاه فراماتروایی عمر دومین خلیفه اسلامی (همسر دختر علی) با رایزنی علی، زیر نام اسلام و مسلمانی، بر میهن ما تاختند و ناباورانه بر آن چیره شدند.

بربرهای چیره شده بی فرهنگ، که جز خون و زن و مال چیز دیگری آنان را سیراب نمیکرد، همچون مور و ملخ به سرزمین ما سرازیر شدند، پای بر هر جانی که نهادند، کشتند و سوختند و ویران کردند، که آمده است: بیابان تا بیابان، از

کشته شدگان و زخمی‌ها انباشته شده بود، مردان و زنان نمیه جان را لاشخورها و کفتارها میدریدند و میخوردند، ناله‌های زاری و یاری خواهی از هرسو بلند بود ولی شوربختانه فریادرسی نبود.

دار و ندار مردم میهن ما بتاراج کسانی رفت که نمک را از کافور نمی شناختند، تازشگران بی فرهنگ مردان و زنان و دختران و پسران زنده مانده را، به بردگی و کنیزی اسلام در آوردند، به پیروی از اسلام ناب محمدی، هزار هزار همچون گله گوسفند در بازارهای برده فروشان جهانی بگونه ای غم انگیز بفروش رسانیدند، بدینگونه شیرازه خانه و خانواده ایرانی را از هم گسستند. نسکخانه‌های بیشمار ایرانی را در آتش نادانی خود سوختند و یا بدرون آب دجله انداختند و گفتند، قرآن ما را بس، که بن مایه ننگی جز سیه روزی از آن برنخاسته و برنمیخیزد.

آمده است که علی امیرالقاتلین خود همراه تازشگران بوده است، تازه بدوران رسیدگان تازی، سرمست از باده پیروزی، خواست برتری نژادی آغاز کردند، بر دستها و گردن ایرانیان داغ بردگی و بندگی نهادند، زایش خود را همزمان با آفریدگار و پیش از پیدایش زمین و آسمان و آب و هوا و ماه و خورشید، دانستند، به اینهم بسنده نکرده گفتند، ما از نور آفریده شده ایم، نام ما بر ساق عرش الهی، با رنگ سبز نوشته شده است. الله زمین و آسمان و آفریدگان را نیافرید، مگر تنها بیاد پنج تن از ما (محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین). برابر بن مایه‌های آمده در کلام الله و دیگر دفترهای دینی، از هستی این پنج تن برگزیدگان الله (حجر الاسود) جز بدبختی و سیه روزی و ویرانی و در بدری چیز دیگری بهره آفریدگان نشده است، مگر آیت الله‌های پیرو اندیشه ننگ آلود آنان.

بر پایه چنین باوری نابخدانه، ننگین نامه ای بنام کلام الله، به زبان تازیان بدست مردم ایران داده شد، تا برای آمرزش روان مردگان گناهکار خود بخوانند و بدان سوگند یاد نمایند که درون مایه این ننگنامه کوچکترین پیبوندی با آمرزش روان مردگان و یا پای بندی بر سوگند ندارد، درون مایه آن، بخشی درباره گردنه بندی‌ها، راهزنیها، تاراجگریها و کشتارهای خونین، بیاری الله و فرشتگان است، و بخش دیگری درباره برتر بودن رسول الله از قوانین اسلام و هماغوشی او با همه زنان همسر دار و بی همسر و آزاد بودن در تغییر همخوابگی زنان بیشمارش و اینکه زنان مومنه میتوانند بی قید شرط و مهر خود را به رسول ببخشند تا اگر با آنان همخوابه گردید، حلال گردند و به عشرتکده الله راه یابند و و و که کوچکترین ردپایی از آزادی و آزادمندی یا روش زندگی خردمندان و برابری در آن به چشم نمیخورد که هیچ، سرپایش، فرمان نهادن بی چون و چرا، بر بردگی، کنیزی و دوری جستن از کار و کوشش و خرد و اندیشه، چشم براه رسیدن روزی رایگان ازسوی الله است، که هرگز نرسیده و نخواهد هم رسید.

این سند سراسر ننگ، بدست مردم با فرهنگ و شکست خورده در نبردی داده شد، که سرپای زندگی شکوهمند شان، ارج نهادن بر آزادی و برابری به پیروی از خرد و کار و کوشش، زندگی بهتر و مهر و مهرورزی بود، به مردمی که در برابر درخشندگی خورشید و ماه و فروزندی آتش، اهورامزدا یگانه را نیایش میکردند. ولی تازیان به پیروان راه پاک اشوزرتشت و اشا گفتند که شما آتش پرست هستید، یا بیایید الله ما (حجر الاسود) را پرستش کنید، یا جزیه بدهید، یعنی پول بدهید تا دین خود را داشته باشید، بدین سان آئین اسلام خود را در برابر پول به داد و ستد گذاشتند، در پی آن مشتی خاک آبریز گاههای کربلا را زیر نام (ترتبت اعلی مال کربلا) بنام «مهر» بدست نیاکان ما دادند، تا شبانه روزی هفده بار بر خاک لجنزار دشمن بوسه زنند و بر دیده نهند، بسوی بتکده کعبه، بتکده ای که قصی پدر عبد مناف (نیا ی محمد) آنرا با خیکی می (شرا ب) خرید به خاک افتند و برخیزند، سپاسگزار الله هم باشند.

بدین سان ۱۴۰۰ سال است، که مشتی بیابانگرد بی فرهنگ تازی، ننگی بالاتر از ننگ را بر گرد مردم با فرهنگ ایران نهاده اند و آنها را وادار کردند که تازیان تازشگر بر میهن و بر باد دهندگان فرهنگ و هستی والای خود را نیز، بنام امام و امامزاده نیایش کنند. چه پشت بر میهنائی، بنام آیت الله و ولی فقیه، بر پایه چنین باورهای خرد ناپذیر، مردم ایران را رهبری و به بیراهه هائی می کشانند که خود میخواهند، تا مبادا روزی بخود آیند و به راه خرد برگردند و ریشه ستم دینی را یکبار و برای همیشه بخشکانند.

نیازی به گفتن ندارد، کسانی که بهر گونه بسوی بیگانه پرستی کشانیده میشوند، از راه میهن دوستی و فرهنگ مردمی خود بدور می افتند و به همینگونه ایرانی تا به امروز بدرستی درنیافته است، که رویداد درون خانوادگی کربلای تازیان، کوچکترین پیبوندی با ایرانیان ندارد که کاسه گرمتر از آتش شده اند. چه فرهنگ ایرانی شاد دینی، شاد زیوی، و بدور از هرگونه رنج و ناله و آه میباشد، ولی اسلام و آخوند از ملت آزاده ایرانی دریند خود، جز گریه و زاری و اشک و آه

نمیخواهد، خنده و شادی در اسلام از بزرگترین گناهان و گریه و زاری ثواب رفتن به بهشت را دارد. جای دریغ بسیار است، که به درازای چهارده سده سرگردانی نابخردانه در بیابانهای کربلای تازیان، دانشمندان میهن ما، که چراغ بدستان راهنمایی مردم گمراهند، خود در همین بیابان سرگردان و راهی برای رهانی خود از این دام بزرگ دست و پا نکرده اند، در این زمان هم که می بینیم چگونه دگران در سایه دانش و بینش و کوشش، دروازه های ماه را گشوده و با شتاب برای گشودن دروازه های دیگر ستارگان در پروازند، ملت ایران، در پرتو خواب سنگین دانشمندان و اندیشمندان خود، عنان خویش را بدست گمراه گرانی زیر نام آیت الله های تازی پرست سپرده و سرگرم این است تا دریابد رویداد ۱۴۰۰ سال پیش از این کربلا درستی با حسین پسر علی تازی بوده است، یا یزید پسر معاویه، پسرعمویش! بی آنکه لختی بیندیشد از این آگاهی او را چه سود!

وانگهی ما ایرانی هستیم، بازمانده ای از بزرگمردانی چون کورش، داریوش، خشایارشا، رضاشاه، فردوسی توسی و وو، که هیچگاه با محمد و علی تازی و عثمان و عمر پیوندی جز ویرانی میهن خود نداشته ایم، بر ما چه گذشته است که این چنین از خود بیگانه گردیده دشمن، پرست شده، پیوسته در برابر روان ویرانگران میهن خود کمر خم نگهداشته ایم. اگر روزی باور خود را بر این پایه استوار کنیم که بگفته ملایان درستی، با حسین پسر علی و نادرستی از آن یزید بوده است که با کشتن او بهشت و حور و غلمان را بهره وی کرده، و اینک در بهشت بسر میبرد، این کار نه تنها گریه ندارد که باید شادمانی هم کرد! کجای این کار بر سر و سینه کوبیدن دارد؟ آیا معنی گریه ناآگاهانه استخوان پرستان پیرو حسین این نیست که چرا او و یارانش را به بهشت برده اند، شمر و یارانش را به دوزخ؟

اگر بدرستی ملاهای تبهکار خود زنده شدن پس از مرگ (معاد) و دادگری خدا را در واپسین روز، باور دارند، به چه فریاد در کاری که ویژه خدا آنهم در جهان دیگر است، دست اندازی، می کنند؟ و سده های بشمارای است، که هر روز و هر شب، در هر کوی و برزن، هر شهر و روستا، در خانه های مردم بویژه مزگنهای (مسجدها) با شستشوی مغزی مردم را به گریه و زاری و خود آزاری، وا میدارند. در نبود، دادخواه، حسین و دادخوانده، شمر، آنهم هزاران کیلومتر دورتر از جایگاه نبرد (کربلا)، دادگاه برپا میدارند، پیوسته یکسویه رای بر داد باختگی شمر و یزید میدهند، دست بردار هم نیستند. هیچگاه هم نمی اندیشند که همه کشتارگران و کشته شدگان آن رویداد، به جهان دیگر شتافته، در پیشگاه داور دادگری بسر میبرند که بر باور دین داران مو را از ماست می کشد، بی گمان چنین داوری، داد نامه بایسته را، درباره آنان داده، پاداش گیرنده در بهشت سرگرم خوشگذرانی با زنان و دختران و پسرکان زیباروی است و کیفر بیننده هم در شکنجه گاه الله، دوزخ، کیفر می بیند. این کار نیازی به یادآوری ملا به الله و نیازی به دادگاههای هر روزی آخوندها در این جهان نیست، تا با زور خود به الله بپذیرانند که درستی با کیست؟

اینجاست که باید اندکی با خرد خود خلوت کنیم، تا در یابیم چرا و به چه فرمودی، درد بی درمان، دشمن پرستی و سرفروید آوردن کورکورانه خود را در برابر روان، ویرانگران میهن خود، از یاد برده ایم، با سر انگشت ملای پشت به میهن، با چشمانی اشگیار، گردنی کج، دلی افسرده، دست نیایش، بسوی خدای یگانه دراز میکنیم، تا داد منشانی را ببخشاید، که نیاکان ما را کشته، همه هستی ما را به نیستی کشانیده و ما را به خاک سیاه نشانیده اند. شوربختانه و نابخردانه هزاران آرامگاه ریز و درشت و مزگت نیز در بزرگداشت روان خونین ترین دشمنان کشور خود برپا داشته ایم، تا از روان کسانی ستایش کنیم که پدر کشته و بر مادر و خواهر دست درازی کرده اند و در نمی یابیم، کار زشتی را که میکنیم در کدامین دیوانه خانه پیشینه دارد؟

چگونه میتوان چنان تاخت و تاز ددمنشانه تازیان را از یاد برد، و آنهمه سرشکستگی و خفت را پذیرا شد، مهر پدر ارجمند و مادر دلبند را از یاد برد، بر کشنده پدر و آبرو رانده از مادر دلپست؟ آیا ننگی بالا تر و سرزنشی آشکارتر از این هست که بر گردن ما نهاده اند، تا با این ارجگذاری نابخردانه، سرزنش کننده فداکاریها، جانبازی ها ایستادگی های نیاکان و سرداران و سربازان خود، در برابر تازشگران باشیم؟ پیوسته برای کشندگان دلبندان خود اشک بریزیم و بر سر و سینه بکوبیم، که چه کار خوبی کردند، نیاکان ما را کشتند و چنین آئین ننگرا را برگردن ما نهادند که تا زنده هستیم عبد و غلام و کنیز تازیان و تازی زادگان باشیم؟

ننگ بر اینهمه پستی پذیری و دم بر نیارودن و نیاندیشیدن برای رهانی از دام ۱۴۰۰ ساله آیت الله های تبهکار، که در گذشته آنها را آشیح رویاه مینامیدند.

پرسش من اینست که آیا مردم اروپا، به نازشست از تازش و کشتار نازیهای هیتلری بر میهن خود، بر ستایش از هیتلر برخاسته اند، یاد کشتار گری او را گرامی داشته، نام هیتلر و سرداران و سربازان او را بر روی فرزندان خود و کوچه و بازار و دانشگاههای کشور خود نهاده اند؟

آیا یهودی ها به پاس در آتش سوزاندن هم میهنان خود، پیکره هیتلر و آیشن را در کشور اسرائیل برپا داشته، به دورش میگردند و بر سرو سینه خود میکوبند؟ آیا مردم ژاپن، به پاس بمبارانهای اتمی، در شهرهای هیروشیما و ناکازاکی، پیکره خلبانان آمریکائی را، در ویرانه های، شهرهای خود برپا داشته و به ارجگذاری از آنها پرداخته اند؟ آیا یهودی ها به پاس سربریدن هفتصد تن مرد و یک زن یهودی بدستور محمد و بدست علی و زبیر، پیکره های کشتارگران را برپا داشته، بر دور آن میگردند و بر سر و سینه خود میکوبند؟ که ما با کارهای شرم آور و نابخردانه، برای کشتارگران تازی و فرزندان آنها، بپا س ویرانگری میهن ما، هزاران آرامگاه با شکوه ساخته، و نامهای ننگین آنان را بر فرزندان خود نهاده ایم؟ در روز زایش آنان شادی برپا میداریم، در سال روز مرگشان به سوگواری می نشینیم، نمی اندیشیم و در نمی یابیم چرا به چنین بیراهه خفت باری کشانیده شده ایم، چرا نباید بدانیم که علی پسر ابوطالب تازی، پایه گذار، تازش بر ایران بوده، و هم او بود که تیسپون پایتخت ساسا نیان را به آتش و خون کشید و بخش پروه خود را از فرش بهارستان بدست آورد.

فرزندان تبهکار علی، حسن و حسین به همراه مصقله سردار خون آشام تازی، سراسر خاک ایران تا دل مازندران را در نوردیدند، همه جا از کشته ها پشته ساختند و به آتش و خون کشیدند، تا اینکه مصقله بدست شیر زنان و شیر مردان مازندرانی کشته شد، فرزندان علی ناگزیر به فرار گردیدند. دوام این دشمن پرستی درد آلود ۱۴۰۰ ساله و از خود بیگانه شدن و بر روان دشمن پیوستن از کجا سرچشمه میگردد؟ آیا از سوی گروهی تن پرور و مفتخوار دستار بند تازی پرست نیست، که با دادن باج سبیلی بنام خمس، زکات، سهم امام و و، به آنها یاری میدهیم که در گمراه نگاهداشتن ما بیشتر کوشا باشند؟

شیر زنان ایرانی را، ضعیفه، سفیه، و غیر عاقله بنامند. ضعیفه ها و سفیهانی که ولی فقیه و آیت الله میزایند، ولی از آیت الله ها و ولی فقیه دوباره زنان سفیه و ضعیفه غیر عاقله پای بر جهان می نهند. این چیستان از کجا سر چشمه گرفته است؟ از دستار بندان پشت به میهنی که با تن پوش رسمی عبا و عمامه و نعلین به ویرانگری سرگرمند، چشمداشتی نمیتوان داشت، ولی، چرا دانشمندان و روشنفکران ما این چنین لب فرو بسته اند که بجز انگشت شماری، سداي دیگران بر نمیخیزد؟ چنانکه گونی بدر ازای ۱۴۰۰ سال هنوز معنی درست، اسلام و شیعه گری و امامت تازیان که سرچشمه همه بدبختی هاست، را در نیافته اند. اگر دریافته اند و دم فرو بسته اند که از ملاها تبهکارترند، اگر دریافته اند و در پوشاک دانشمند درآمده اند که سر دسته تبهکارانند.

۱- برابر هر واژه نامه ای، معنی اسلام، یعنی بردگی، بندگی، کنیزی و پذیرش بی چون و چرای فرمانهای رسیده است.
۲- امام نیز که واژه ای تازی است، یعنی پیشنماز در مزکت، یا فرمانروای دینی، که پیشینه، همه امامان تازی نشان میدهد آنان گروهی، تازشگر، گردنه بند، کشتارگر و خونخواره بوده اند، که اگر خدای دادگر و دوزخی را باور داشته باشیم، نخستین هیزم این دوزخ، همان امامان هستند. تاریخ خونخواری این امامان را، درباره مردم، بویژه میهن خود، خوانده ایم، دوران ننگن امام سیزدهم، سید روح الله خمینی را هم به چشم دیده ایم، که چگونه با فریبکاری، بیاری گروهی روشنفکر نما و ملی گرا، به سروری رسید چگونه با دست آخوندکهای، پرورش یافته در فیضیه قم، کشور آباد و آزاد ما را به بیغوله ای بر گردانید. با تیر بارانهای شبانه روزی، سینه ملامال از عشق به میهن، همه میهن پرستان را سوراخ سوراخ کرد، سراسر ایران را گورستان نمود، دار و ندار همگان را تاراج نمود و با نیرنگ همه گوشواره ها و دستبند ها و انگشتری ها گردن بندهای طلا را از، گوش و دست و انگشتشان، بیرون آورد که به آنان خانه های ارزان بها، ارزانی دارد، نه تنها هرگز یکی از آن نوید ها را بکار نبست که در برابر، آنچه توانست، همین زنان فریب خورده را سنگباران نمود.

آیت الله های دست پرورده انگلستان نیز گفتند، ما پیرو قرآن (و ا قتلو فی سبیل الله) هستیم. با این تبهکاریهای امامانه، روزی که ایران آزاد گردد، ما یکصد سال واپس مانده تر از کاروان پیشرفت جهانی هستیم. تنها چیزی که بدست مردم رسیده میلونها مزکت در سراسر کشور برای ستایش از روان تازیان و آرامگاهی طلانی از سید روح الله خمینی است، تا ستایشگاه گمراهانی گردد که هر یک چند تن از دلبندان خود را به فرمان سید خمینی خونخواره از دست داده اند، و اینها برای این است تا ننگ تازی پرستی جاودانه در ایران بماند.

آیت الله های کشتارگرتر از سید خمینی، دار و ندار مردم ایران را ربودند، درآمد نفت و گاز و دیگر فرآورده های کشور را ملا خور کرده، یا در بانکهای بیرون از کشور انبار نموده، ایرانی را آن چنان نگاهداشته اند که پیوسته درصاف نان و نفت و بنزین باشد. ملت ایران با از سرگذرانیدن همه این سیه روزی ها، باید دیده بگشاید و در یابد که این سیه بختی ها جز از سوی اسلام و شیعه گری بهره مردم ایران نگردیده است. تا نه تنها دگر باره گول دین فروشان تبهکار را نخورد، که از اندیشه ملی گرایانی چون مهندس شیخ مهدی بازرگان، (سلمان فارسی سیدخمینی)، یدالله سبحانی، کریم سنجابی، دکتر ابراهیم یزدی، داریوش فروهر، حسن نژی، ابوالحسن بنی صدر(ملیجک خمینی)، حاج سید جوادی ، مجاهدین خلق، دریادار خانن مدنی، ارتشبدان پشت به میهن تر(خانن تر) چون قره باغی، حسین فردوست و دیگر همپا لکی های شناخته شده آنان نیز دوری جوید، که با تن پوش ملی گرایی و آزادی خواهی، برای دستیابی چند روزه بر وزارت و وکالت در زیر دست ملاها کشور را دو دستی تسلیم سید خمینی کردند، کسیکه از آغاز کار خود هرگز نام ایران را بر زبان نراند و تنها گفت، اسلام نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد.

این گروه در رویه ملی نما، بیاری سیدخمینی، ملیت و آزادی خواهی را به امت و ولایت فقیه برگردانیدند، در شورای شورش نفتی اسلامی (انقلاب) که کشتارگاه ایرانیان بود، همکار و همراه ملاها شدند، دستها و دهانشان را بخون میهن پرستان آغشتند، پس از رانده شدن از سوی سید خمینی و ملاها، بیشرمانه گفتند که ما فریب خورده ایم. میکوشند تا در گورستانی که برای مردم ایران ساخته اند، دوباره ملی گرایی و آزادیخواهی خود را به نمایش بگذارند، که بر باور من آزموده را آزمودن، خطاست. تا زمان داده شود که برگرده زخمدار مردم سوار شوند، باز هم فریب دهند و دگر باره فریب دیگری بخورند؟

شناساندن این گرگان به پوشاک میش درآمده بدتر از ملا، و دوری جستن از دامی دیگر، از خویشکاری همه میهن دوستان است. با پشت سر نهادن همه این دردهای جانگاز، ایرانی باید برای رهائی خود و میهن و فرهنگ دیر پایش، در سایه یگانگی پاکدلانه، چشم به کاوه آهنگری بدوزد که همچون رضا شاه بزرگ، از درون فرهنگ ایرانی برخاسته باشد، نه از اسلام و مسلمانی و شیعه گری. در سایه چنین اندیشه ای، نه آزموده گان فریب خورده را بیازماید، و نه راههای نادرست رفته پیشین را به پیماید که به دامی دیگر گرفتار آید.

اگر رهائی میهن و فرهنگ و مردمش را خواستاریم باید بدور از جاه جوئیها، با پیوندی استوار و ناگسستنی، دست بدست هم دهیم تا بتوانیم ریشه این درخت زهر آلوده ۱۴۰۰ ساله را از بیخ و بن برکنیم و دگر باره، با سرفرازی هرچه بیشتر، درفش کاویانی، سرخ و زرد و بنفش سرنگون شده از سوی تازیان مسلمان را برافرازیم. به امید روزی که هر ایرانی چنان بیدار و هشیار گردد که میهن و فرهنگش را، برتر از هر دین و مذهب و همچون جان شیرین دوست داشته باشد.

پاینده ایران، برافراشته باد درفش کاویانی سرخ و زرد و بنفش

پاریس، آله دال فک

به چاپ رسیده در ماهنامه ایرانیان (کاتادا) شماره - ۵۴ رویه ۱۳-۱۵ آوریل ۱۹۹۵ ترسانی

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>